

# تازه‌های درباره‌ی دموکراسی



## شیدان و ثیق

امروزه دموکراسی، که در شکل نمایندگی آن تنها در اندک کشورهای از جهان وجود دارد، با بحرانی ژرف روبه‌رو می‌باشد. این بحران، در شرایطی است که سیستم‌های ضددموکراتیک در شکل‌های استبدادی، دیکتاتوری،



توتالیتار، دین‌سالار و به‌طور کلی اقتدارگرا در اکثریت بزرگی از کشورهای جهان غالب می‌باشند. مقوله و موضوع دموکراسی، از دیرباز در فلسفه سیاسی و پراتیک اجتماعی مورد بحث، تأمل و جدل قرار گرفته و امروزه نیز با شدت بیشتری مطرح می‌باشد. یکی از وظایف اصلی کنشگران رهایی‌خواه در چنین اوضاعی، یعنی در بحران کنونی دموکراسی از یکسو و رشد اقتدارگرایی در سطح جهانی از سوی دیگر، نقد و بررسی مقوله دموکراسی در پروبلماتیک‌ها و بغرنج‌های آن می‌باشد.

در این نوشتار، من سعی می‌کنم تازه‌ای در تبیین دیگری از دموکراسی، متفاوت از دموکراسی نمایندگی و تعاریف سنتی یا کلاسیک آن، به دست دهم. در عین حال و در پایان، نگاهی کوتاه به مسأله دموکراسی

در تاریخ معاصر ایران و موانع برآمدن آن، حتا در شکل نمایندگی‌اش، می‌اندازم. موضوعی که جدا از پرسش اصلی ما در این جا نیست؛ آن چیست که دموکراسی می‌نامیم؟

---

1- دموکراسی، چون واژه و عمل اجتماعی- سیاسی، در یونان پانصد قبل از میلاد ابداع و به طور مشخص در شهر آتن به اجرا درآمد. سولون و کلیستن، دو قانون‌گذاری بودند که در دوران پریکلِس، که فرمانده و استراتژ بنام یونانی بود، Demokratia را در آتن پایه‌ریزی کردند (پنجم پیش از میلاد). این واژه در زبان یونانی از جمع دو کلمه دِ-موس و کراتوس تشکیل شده است.

دِ-موس Demos از واژه دایوماي *daíomai* برآمده که به معنای تقسیم‌کردن، قسمت کردن و پخش کردن است. دِ-موس ابتدا، در تقسیم‌بندی منطقه‌ای شهر (پولیس)، نام هر بخش یا محله از ساکنان شهر بود. سپس یونانیان از این واژه به معنای «مردم» (Peuple) به فرانسه، People (به انگلیسی) در تقابل با فرمانده یا پادشاه استفاده کردند. (در ضمن در زبان یونانی، واژه دیگری برای «مردم» وجود دارد که لائوس Laos گویند. و لاوس لاوس لاوس لاوس از این ریشه برآمده‌اند). در یک کلام، در یونان باستان، مجموعه شهروندان را دِ-موس نامیدند (البته با حذف آن‌هایی که شهروند به حساب نمی‌آمدند و کم‌شمار هم نبودند).

کراتوس Kratos اما دو معنا در یونانی دارد. از فعل کراتین Kratein برگرفته شده که معنای اول آن قوی بودن، توانایی و نیرومندی است. معنای دوم آن، حاکمیت، فرمانروایی، فرماندهی و مسلط بودن است.

با توصیفات بالا، دموکراسی را می‌توان قدرت یا توانایی مردمان نامید.

دموکراسی در فلسفه سیاسی یونان، نزد افلاطون و

به‌ویژه ارسطو، بر اساسی پاسخ به پرسش: حکومت کی بر کی؟ تعریف و تبیین گردید. دموکراسی نوعی حکومت، دولت یا رژیم سیاسی متفاوت از دیگر نظام‌ها توصیف شد. حکومت یک نفر را پادشاهی یا جباریت خواندند. حکومت چند نفر را الیگارش و بهترین‌ها یا نخبگان را آریستوکراسی نامیدند. در تقابل با این رژیم‌ها، دموکراسی را نه حکومت یک تن، نه حکومت چند تن، بلکه حکومت یا فرمانروایی همگان یا مردم تعریف کردند.

2- دموکراسی یونان باستان ویژگی‌ها و محدودیت‌های خود را داشت. آن را حکومت مردم بر مردم می‌خواندند، ولی، در حقیقت و به واقع، از «مردمی» سخن می‌رفت که بخش بزرگی از انسان‌ها، از ساکنان شهر، را از خود حذف می‌کرد. دموُس در آن زمان تاریخی در یونان شامل بسیاری که شهروند آتنی به حساب نمی‌آمدند، نمی‌گردید: برده‌ها، زنان، جوانان زیر 18 سال و خارجی‌ها یعنی کسانی که از پدر و مادر آتنی متولد نشده بودند.

اما ویژگی مهم دموکراسی یونانی، گونه‌ای «مستقیم» بودن آن بود. همه‌ی شهروندان با شروطی که نام بردیم، یعنی کسانی که برده، زن و خارجی نبودند، به طور مستقیم در مجلس یا انجمن شهر برای اداره‌ی امور و تصمیم‌گیری شرکت می‌کردند، رأی می‌دادند و مسئولین را به طور موقت برای مدتی کوتاه، حتا یک روز، با قرعه‌کشی تعیین می‌کردند. برای تشویق به شرکت در مجلس شهر و انجام وظایف شهروندی، حقوقی (مزدی) به مردم می‌پرداختند (هم‌چنین نیز برای تشویق مردم به تأثر رفتن برای تماشای تراژدی‌های یونانی). سقراط نیز، به رغم این که تمایلی به سیاست‌ورزی در شکل مرسوم آن نداشت، چون قرعه به نامش افتاد، یکبار رئیس انجمن شهر شد.

3- دموکراسی به معنای اصلی آن، یعنی **توانمندی انسان‌ها در اداره‌ی امور خود**، می‌تواند تبیین دیگری داشته باشد، متفاوت از تعریف کلاسیک و عامیانه‌ای

که از آن، چه در یونانِ دو هزار و پانصد سال پیش و چه امروز در سده بیست و یکم، به دست داده‌اند. در تعریف پذیرفته شده از سوی سیاست‌ورزان و صاحب‌نظران سیاسی و حتا در فلسفه کلاسیک سیاسی، دموکراسی یک نوع رژیم سیاسی، نظام یا سیستم حکومتی یا دولتی تعریف شده است. اما تبیین دیگر و متفاوتی از این مقوله و پدیدار نیز وجود دارد که از جانب پاره‌ای از اندیشمندان و فیلسوفان رهایی‌خواه طرح می‌شود<sup>1</sup>، که مورد توجه و بحث در این جا قرار می‌گیرد. بنا بر این تبیین دیگر، دموکراسی گونه‌ای رژیم، دولت، حکومت، حاکمیت، نظام، یا سیستم نیست، بلکه یک فرایند جنبشی و مبارزاتی است. دموکراسی فرایندِ دخالت‌گری جامعه در اداره امور خود است. از این نگاه به دموکراسی، چون توانایی مردمان، «مردم» چون کلیتی واحد، متحد، یکپارچه و یگانه وجود واقعی ندارد، بلکه مردمان بسیارگونه با تضادها و اختلاف‌های درونی‌شان وجود دارند که دست به عمل برای تغییر اوضاع خود می‌زنند. در یک جمله، دموکراسی را ما چنین تبیین می‌کنیم:

دموکراسی یعنی فرایند بغرنج و بی‌پایان دخالت‌گری مستقیم، جنبشی، جمعی و مشارکتی افراد گوناگون جامعه با اختلاف‌ها و اشتراک‌ها، گاه هم‌سو و گاه در برابر هم، که مردمان می‌نامیم. دخالت‌گری مستقیم و بی‌واسطه در اداره‌ی امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و محیط زیستی... از تصمیم تا اقدام و اجرا، برای تغییر اوضاع جامعه، از راه ایجاد شکل‌های زندگی نوین، از هم اکنون و در هر جا، به گونه‌ای خودمختار و خودگردان، در آزادی و برابری، و جدا و مستقل از قدرتهای برین و اقتدارگرا چون دولت، حکومت، دین، مذهب سرمایه، مالکیت و غیره.

4- دموکراسی، «نمایندگی» نیست. دموکراسی واقعی، بنا بر تعریف بالا، دخالت‌گری، شرکت و مشارکت مستقیم، بی‌واسطه و بدون نمایندگی افراد جامعه برای تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات در اداره امور

کشور و محل است. اما دموکراسی نمایندگی پدیدار دیگری است. در این نوع دموکراسی، در بهترین حالت، عده‌ای محدود، گروهی، حزبی از سوی مردم انتخاب می‌شوند و اینان با تشکیل مجلس و حکومت و با تکیه بر قوای دولت، به جای مردم اداره‌ی امور را برای مدتی معین در دست می‌گیرند. این گونه سیستم بر اساس نمایندگی، که به قوی بدترین شیوه‌ی حکومت به جز بقیه‌ی شیوه‌هاست، البته یک پیشرفت سیاسی و اجتماعی بزرگی نسبت به رژیم‌ها و سیستم‌های دیکتاتوری، اقتدارگرا، توتالیتار و یا تئوکراتیک به شمار می‌رود. اما در دموکراسی نمایندگی، به رغم اختلاف‌اش با نظام‌های نامبرده، اکثریت بزرگی از جامعه، با سپردن وظایف مهم و اصلی شهروندی خود به دست نمایندگان، نقشی در سیاست‌گذاری‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و اجرای عملی تصمیمات ایفا نمی‌کنند، پاسیف و بیشتر نظاره‌گر می‌باشند. آن‌ها تنها می‌توانند به خیابان‌ها آیند، اعتراض و اعتصاب کنند، انجمن و سندیکا تشکیل دهند. اما امور سیاسی و اجتماعی در انحصار نمایندگان قرار دارند. اینان نیز تنها از سوی بخشی از جامعه، که غالباً اقلیتی بیش نیست، انتخاب می‌شوند. با آرای که در حقیقت به معنای پذیرفتن برنامه پیشنهادی نامزد انتخاباتی از طرف رأی‌دهنده نیست بلکه بیش از همه برای رد نامزدهای بدتر است. دموکراسی، در یک کلام، امر دخالت‌گری مستقیم همگان در تغییر اوضاع جامعه است و نه، به طور غیر مستقیم، امر نمایندگان منتخب.

5- دموکراسی، دولت‌گرایی و حاکمیت مردم بر مردم نیست. فرایند دموکراسی یا دخالت‌گری جامعه برای تغییر اوضاع و در جهت ایجاد شکل‌های جدید زندگی در خودمختاری و خودگردانی دولت‌گرا نیست. بدین معنا که امر دموکراسی، تسخیر دولت یا تصرف یک "مرکز تعیین کننده" را هدف فعالیت، کنش و مبارزه خود قرار نمی‌دهد. دخالت‌گری دموکراتیک تکیه به دولت نمی‌کند، وابستگی به دولت و حکومت ندارد، مستقل از دولت و قدرت‌های اقتدارگرا عمل می‌نماید. از این

رو، با ماهیتی ضد-دولت‌گرا و ضداقتدارگرا، دموکراسی نمی‌تواند نوعی دیگر از حکومت و حاکمیت بر جامعه چون «حاکمیت مردم بر مردم» باشد، حاکمیتی که به واقع چیزی نیست جز بازتولید سلطه و اقتدار بخشی از جامعه بر بخش‌های دیگر و این بار به گونه‌ای کاذب و به نام «مردمی» که در حقیقت، چون کلیتی متحد و منسجم، ناپیدا و موهوم است.

**6- دموکراسی، فرایند جنبشی و جمعی در برابری و آزادی است.** دخالت‌گری همه و به‌ویژه آنان که در جامعه سهمی در اداره‌ی امور، سیاست‌گذاری و اجرای تصمیمات ندارند، خصلتی اساساً جنبشی، جمعی و مشارکتی دارد. این دخالت‌گری را مردمان از راه سازماندهی خودمختار، آزادانه و مستقل خود در مبارزات اجتماعی و مدنی، با ایجاد انجمن‌ها و مجامع عمومی که در آن‌ها، نه نمایندگان، بلکه همگان برابرا نه شرکت و مشارکت دارند، انجام می‌دهند. چنین فرایندی بر دو اصل آزادی و برابری همه در اشتراک‌ها و اختلاف‌هایشان استوار است. اصل نخست این است که دموکراسی، با هر تعریف آن و به‌ویژه با دریافتی که در بالا به دست دادیم، بدون آزادی‌های مختلف مدنی، سیاسی و اجتماعی، سخنی پوچ و بی‌معناست. دخالت‌گری جمعی در اوضاع برای تغییر آن نیاز به شکل‌پذیری جمعی مردمان دارد، نیاز به وجود آزادی‌هایی دارد که در بستر آن بتواند رشد و گسترش پیدا کند. اصل دیگر دموکراسی این است که همه‌ی افراد یک جامعه در فهم و درک همه چیز، در اندیشه‌کردن و تصمیم گرفتن در هر امر محسوس، به صورت فردی و جمعی، یعنی در مورد هر آن چه که به اداره‌ی امور مختلف خود و جامعه برمی‌گردد، توانا، برابر و همسان می‌باشند. و این همه در میدان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ملی و جهانی مردمان در شرکت و مشارکت‌شان به صورت جمعی، یعنی سوژه‌های جمعی، برای تغییر اوضاع خود، نیاز به هی‌رارش، سلسه‌مراتب، رهبری و قیومیت ندارند. علمی انقلابی و نجات‌بخش، که تنها در توانایی فهم عده‌ای عالم است و توسط اینان نیز باید به مردم

انتقال داده شود، وجود ندارد. این برابری و همسانی همه در **خودآموزی به صورت فردی و جمعی**، در ادراک و تصمیم‌گیری نیز از هم اکنون در هر جا و در هر پراتیک سیاسی و اجتماعی باید به کار رود و به اجرا درآید.

**7- دموکراسی، فرایند ایجاد شکل‌های نوین زندگی در خودمختاری و خودگردانی است.** بدین معنا، دموکراسی یعنی روند شکل‌دهی به شیوه‌ای دیگر از زندگی مشترک و نوین از همین امروز. چنین درکی از دموکراسی، در تقابل با آن نظریه‌ی سنتی از کار سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرد که امر ایجاد اشکال نوین زندگی در برابری، آزادی و رهایی از سلطه‌ها را به آینده موهوم یعنی به مرحله پس از تسخیر قدرت و دولت و یا به پسا انقلاب واگذار می‌کند. اما این شکل‌های نوین زندگی، که در هر جا و از هم اکنون باید **آزموده شوند**، تنها با ایجاد فضاهاى مشارکتی و در همبستگی‌های جمعی، با ابداع شکل‌های جدید، با دست گرفتن امر مشترک، با شکل‌دهی به ذهنیت‌های جدید و پراتیک‌های نوین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تولیدی، مصرفی، اکولوژیکی و رهایی‌خواهانه، در مناسباتی غیر سلسله مراتبی - دولت‌گرا - سلطه‌گرا، در خودمختاری و خودگردانی، واقعیت خود را نشان می‌دهند.

**8- دموکراسی، همواره شکننده و در خطر نابودی است.** دموکراسی فرایندی محتوم و نامیرا نیست بلکه همواره در معرض پاشیدگی و انهدام قرار دارد. دو خطر همیشه دموکراسی را تهدید می‌کند. یکی، خطر پاشیدگی از درون است که از کناره‌گیری مردمان از مشارکت و دخالت‌گری در امور ناشی می‌گردد. تضادها و اختلاف‌های موجود در درون خود مردمانی که نیروی محرکه و حیاتی دموکراسی را تشکیل می‌دهند، گاه می‌توانند شدید و شکننده شوند. این تنش‌های درونی، که همیشه وجود دارند و طبیعی نیز می‌باشند، اگر با خرد جمعی و با پذیرش هم‌زیستی با هم به درستی سازمان‌دهی و اداره نشوند، می‌توانند تبدیل به

ستیزه‌هایی دائمی و توان‌فرسا شوند و بیش از پیش انسان‌ها را از شرکت و مشارکت در امر دموکراسی دلسرد و دور نمایند. در نتیجه، دخالت‌گری و مشارکت عموم متزلزل می‌شود، کاهش می‌یابد و حتی می‌تواند به طور کامل فرو پاشد. دموکراسی‌های نمایندگی امروزه با چنین افولی رو به رو می‌باشند. اما دموکراسی را خطر مهم دیگری نیز تهدید می‌کند و آن گرایش توده‌ی مردمان در صحنه به سوی حذف، قهر و سلب آزادی مخالفان و در نتیجه خود آزادی است. هرج و مرج‌گرایی، پیش گرفتن شیوه‌های خشونت‌آمیز و حذف مخالف به جای حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های درون جامعه و جنبش‌ها، ناتوانی در ابداع نظریه و عمل ایجابی و اثباتی (که تنها انتقادی و نفی‌گرا نباشند)، به کار بستن دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت در انجمن‌ها و مجامع عمومی... این‌ها همه به مسخ دموکراسی و تبدیل آن به ضد خود می‌انجامند، یعنی به نوعی دیگر از اقتدارگرایی و سلطه، اما این بار توسط بخشی از مردم بر بخش دیگر و به نام خود مردم یا مردم‌سالاری!

**9- دموکراسی و تجارب تاریخی.** تجربه دو انقلاب بزرگ قرن بیستم (در روسیه و چین)، انقلاب‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی در جهان سوم در سده بیستم و جنبش‌های اخیر میدانی و ضدسیستمی در کشورهای مختلف، از بهار عربی تا جنبش‌های میدانی در سراسر گیتی، همگی تا کنون نشان داده‌اند که، در رابطه با پیدایش دموکراسی، این انقلاب‌ها و جنبش‌ها یا به بازتولید سلطه و ارتجاع در شکل حکومت‌های توتالیتر، نظامی، اقتدارگرا، دیکتاتوری، بنیادگرای اسلامی، پوپولیستی راست و چپ... انجامیده‌اند و یا، به رغم گام‌هایی مثبت در جهت دخالت‌گری مشارکتی و دموکراسی مستقیم، موفق به ایجاد شکل‌های نوین و خودمختار زندگی مشترک و برابری‌خواهانه در گسست از سلطه‌گری نشدند. در این میان ایدئولوژی تسخیر قدرت و دولت برای تغییر اوضاع، که همچنان نزد نیروهای رادیکال و انقلابی غالب است، همیشه نشان‌گر توهم و تخیلی بیش نبوده



است. زیرا که این نگاه، قدرت را تنها در بالا، در دولت و قدرت حاکمه می‌بیند و نه در همه‌ی سطوح جامعه و در هر جا. تغییر اوضاع به معنای پایان دادن به سلطه‌های گوناگون، از جمله سلطه سرمایه‌داری، و پیش‌برد امر رهایی از راه تصرف یک مرکز یا دژ مستحکم، که گویا همه‌ی نابسامانی‌ها از آن جا آغاز و به آن جا ختم می‌شوند، نمی‌گذرد. مسأله‌ی اصلی، امروزه، چگونگی ایجاد شکل‌های نوین همبستگی و زندگی مشترک از هم اکنون و در هر جا در استقلال نسبت به دولت و قدرت‌ها، در خودمختاری و خودگردانی است. و این امر نیز تنها از راه رد و نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در همه‌ی سطوح زندگی و مناسبات اجتماعی و از جمله در درون خود فرایند دموکراسی امکان‌پذیر است.

**10- موانع شکل‌گیری دموکراسی در ایران.** تشکیل مجامع و انجمن‌های دموکراتیک، خودمختار و مستقل از حکومت و قدرت‌ها، در برابری و آزادی، همواره در درازای تاریخ معاصر ایران در برابر دو استبداد سیاسی و معنوی یعنی دستگاه دولت و پادشاه از یکسو و دستگاه دین و روحانیت از سوی دیگر قرار گرفته است. در نتیجه، امر دموکراسی در کشور ما هیچ‌گاه نتوانست شکل واقعی به خود گیرد. البته در دوره‌هایی از تاریخ معاصر، می‌توان از کسب آزادی‌هایی توسط مبارزات اجتماعی و ضداستبدادی مردم سخن گفت؛ در انقلاب مشروطه، در زمان ملی کردن صنعت نفت و در انقلاب 57. اما این آزادی‌ها همیشه موقت، متزلزل، محدود، ناپایدار و کوتاه مدت بوده‌اند، به سرعت سرکوب و از بین‌رفته‌اند و در نتیجه هیچ‌گاه نتوانسته‌اند زمینه‌های برآمدن دموکراسی به معنایی که از آن به دست دادیم و یا حتی دموکراسی نمایندگی را فراهم آورند.

در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، همواره دو قدرت استبدادی و سلطه‌گر عمل کرده‌اند و همچنان نیز عمل می‌کنند: یکی، دولت و دستگاه سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و تمرکزگرای سلطان یا پادشاه است

و دیگری روحانیت و دستگاه معنوی و سیاسی شیعی، بر بنیاد سلطه، قیومیت، حاکمیت یا ولایت روحانیت بر جامعه و به طور کلی بر جهان اسلام. این دو استبداد در ایران، یکی دولت‌سالاری و دیگری دین‌سالاری، همواره یا در مماشات و همکاری با هم بوده‌اند و یا در رقابت و جدال بر سر قدرت و حاکمیت. این دو استبداد همواره مانع اصلی شکل‌گیری دموکراسی در ایران شده‌اند.

اما عوامل دیگری نیز در عدم شکل‌پذیری دموکراسی در ایران نقش ایفا کرده‌اند. یکی، نارسایی در خود جنبش‌های ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری در ایران بوده و هست. در این جنبش‌ها، مردم برای آزادی و حکومت قانونمند علیه استبداد سیاسی مبارزه کرده‌اند، خواستار عدالت‌خانه و مجلس نمایندگان (در انقلاب مشروطه)، استقلال و آزادی (در دوران ملی کردن صنعت نفت) و پایان دادن به رژیم سلطنتی (در انقلاب 57)، شده‌اند. با این حال اما موضوع و مسأله دموکراسی چون مداخله و مشارکت عموم برای اداره امور خود، در خودمختاری و مستقل از دولت، حکومت و قدرت‌های سیاسی یا معنوی... هیچ‌گاه به دغدغه، خواست و شعار اصلی خود جنبش‌های مردمی در ایران تبدیل نشد. بر این جنبش‌ها، ایدئولوژی اتکا به قدرتی بَرین و پیروی از آن - شاه، شیخ، ولی، پیشرو، رهبر یا حزب - همواره غالب بوده است.

عامل دیگر عدم شکل‌گیری فرایند دموکراسی در ایران را باید در کاستی‌های اپوزیسیون سیاسی نشان داد. موضوع اصلی و مرکزی در مبارزات اپوزیسیونی و به طور کلی در بین کنشگران سیاسی، همواره مسأله رژیم، سرنگونی و چگونگی تصرف دولت و قدرت سیاسی توسط یک نیروی بَرین و جانشینی آن توسط قدرت و حاکمیتی جدید بوده است. در این جا، مسأله اصلی دموکراسی یعنی دخالت‌گری سیاسی - اجتماعی مستقیم و مستقل خود مردمان برای ایجاد شکل‌های نوین زندگی همواره مسکوت گذاشته شده و می‌شوند.

عامل آخری که باید بدان اشاره کرد، نارسایی در

جنبش فکری، نظری و روشنفکری ایران است: کوتاهی در ترویج ایده‌ها و اصول دموکراسی، در ترویج ضرورت جدایی کامل دولت و دین (لائسیسته) برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد و بالاخره کمبود بزرگ در مبارزه نظری و عملی با دین، مذهب، اسلام و دستگاه روحانیت. از مشروطه تا انقلاب 57، بسیاری از روشنفکران و فعالان ترقی‌خواه ایران (از جمله در میان جریان‌هایی که خود را مدرن و یا چپ می‌نامند)، دست به مماشات و همکاری با روحانیت و اسلام‌گرایان در مبارزه علیه استبداد و امپریالیسم زده‌اند. افزون بر این‌ها، بسیاری از روشنفکران ایران تحت تأثیر ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و توتالیتري... نه تنها به پیدایش و رشد نظریه و عمل دموکراسی در ایران کمکی نکردند بلکه حتا به مقابله با آن نیز پرداخته‌اند.

شکل‌گیری فرایند دموکراسی در ایران از بستر جنبش‌های مستقل و خودمختار مردمان با ایجاد شکل‌های نوین زندگی در آزادی و برابری، می‌گذرد. در این راه بغرنج و دراز که کامیابی‌اش نیز مسلم و محتوم نیست، وظیفه کنشگران رهایی‌خواه همیاری و هم‌کوشی با چنین جنبش‌هایی می‌باشد.

- - -

1- در مورد فلسفه رهایی، رجوع کنید به :  
[www.chidan-vassigh.com](http://www.chidan-vassigh.com)

شیدان و ثیق

سپتامبر 2022 - شهریور 1401

[cvassigh@wanadoo.fr](mailto:cvassigh@wanadoo.fr)

# جهش اولترا - ناسیونالیسم مذهبی در اسرائیل



شارل آندرلَن، روزنامه نگار

لوموند دیپلماتیک، سپتامبر 2022

برگردان : بهروز عارفی

حزب های ناسیونالیست مذهبی که مدت ها در انزوا به سر می بردند، بیش از پیش بر نتیجه انتخابات تأثیر می گذارند. ایده های این جریان با اتکا بر کار شدید ایدئولوژیکی ریشه برانداز در جامعه گسترش می یابد.

انتخابات آینده ی مجلس اسرائیل برای بار پنجم در اندکی بیش از سه سال، در اول نوامبر ۲۰۲۲ برگزار خواهد شد. نظرسنجی ها رُشدِ راست ناسیونالیست و متحدانش، یعنی حزب های صهیونیست مذهبی را تأیید می کند. این پدیده به ویژه در میان جوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله نمایان است. تخمین ها نشان می دهد که ائتلاف به رهبری بنیامین نتانیاهو خواهد توانست ۷۱ کرسی از ۱۲۰ کرسی مجلس را به دست آورد. در درون این ائتلاف، حزب هایی چون «صهیونیست مذهبی» با رهبری بَزالِل اسموتَریش Bezalel Smotrich و «اوتزما یِهودیت» («نیروی یهودی») با سرکردگی ایتامار بِن گویر بین یازده تا چهارده کرسی کسب خواهند کرد. یکی از دلیل های این تحول، ریشه دواندن ایدئولوژی ناسیونالیستی مذهبی در میان

بخشی از جامعه اسرائیل است. یکی از بانیان اصلی این جریان، یورام هازونی Yoram Hazoni، یک اسرائیلی-آمریکائی است که این ایدئولوژی را در بین محافل مافوق راست [اولترا] آمریکائی و اسرائیلی پخش کرده است. کتاب او The Virtue of Nationalism (فضیلت ناسیونالیسم) یکی از پرفروش ترین کتاب ها بوده و به بیست زبان ترجمه شده است (۱). او با درک این نکته که پس از رأی به خروج از اتحادیه اروپا در بریتانیا (برکسیت) و انتخاب دونالد ترامپ در ایالات متحده، ناسیونالیسم با کامیابی روبروشده است، دو سال پیش تصمیم به نوشتن این کتاب گرفته بود. برای بسیاری از اولتراناسیونالیست های جهان، او به یک مرجع تبدیل شده و گویا منشاء «دکترین ترامپ» در سیاست خارجی نیز هم اوست (۲). در بوداپست، درها به روی او گشوده است و ویکتور اوربان، رئیس جمهور دائمی از او نقل قول می آورد.

نظریه ی او دارای بیشتر نکات ناسیونالیسم جامع منسوب به شارل مورا Charles Maurras است البته بدون یهودستیزی های او؛ رد جهانشمولی، ایده های عصر روشنگری و اصول ناشی از انقلاب فرانسه؛ و همه این ها را با دوران معاصر سازگار کرده است. به عقیده ی او، مشخصه ی بارز اتحادیه اروپا شکلی از امپریالیسم جهت بازسازی امپراتوری مقدس روم است. اما، در مورد هیتلر، هازونی معتقد است که وی نه ناسیونالیست بلکه امپریالیست بود.

چند ماه پس از انتشار کتابش، هازونی با این فکر که «تا تنور داغ است نان را بچسبان»، بنیاد ادموند بورک Edmund Burke را در واشینگتن تأسیس کرد که هدفش «تحکیم ملیت گرائی محافظه کار در غرب و دموکراسی های دیگر بود». بورک، سیاستمدار بریتانیائی در سال ۱۷۹۰ بزرگترین منتقد انقلاب فرانسه و «اعلامیه حقوق بشر و شهروندی» بود. رئیس دیگر این بنیاد، دیوید بلاگ، مدیرکل پیشین سازمان آمریکائی «مسیحیان متحد طرفدار اسرائیل» است که



هازونی توضیح خواهد داد که هرگز جهان بینی سیاسی  
خشونت بار کاهانسم را که بنیانگذارش در سال ۱۹۹۰  
به قتل رسید، انتخاب نکرده است. با این همه، او  
بینش الهیاتی مهدویت جدید را پذیرفت که کاهان  
چنین تعریف می کرد: «.....  
.....  
.....  
.....  
.....  
.....  
.....  
.....  
.....» (۵).

پنج سال پس از دیدار پرینستون، هازونی به همراه همسر و چهار فرزندش و در رأس یک گروه از خانواده های آمریکائی به بنیان گذاران کولونی اِلی در مرکز کرانه باختری اشغال شده پیوست. او همراه با کار درباره پایان نامه دانشگاهی اش در رشته ی فلسفه سیاسی در دانشگاه راتجرز در نیوجرسی، به تحریریه روزنامه بزرگ اسرائیلی جِروزالم پُست پیوست، روزنامه ای که پس از اینکّه یگ گروه مطبوعاتی کانادایی آن را خرید، به راست گرایید. داوید بارایلان، سردبیر آن روزنامه از قلم کولون جوان آمریکایی-اسرائیلی خوشش آمد و او را به بنیامین نتانیاهو، رئیس لیکود معرفی کرد.

## نقدِ مارکسیسم و چپِ صهیونیستی-اسرائیلی

هازونی در نگارش کتاب «مکانی در میان ملت ها» نخست وزیر آینده اسرائیل که در آن برنامه اش را معرفی می کند، شرکت کرد. این کتاب به زبان عبری در سال ۱۹۹۵ منتشر شد. در این اثر به خوبی می توان دید که او چگونه تاریخ را با نظریه هایش منطبق می سازد. برای مثال روایتی که ادعا می کند در دوران باستان، رومی ها نبودند که یهودیان را پس از شورش بار کوحبا در سال ۱۳۵ میلادی از فلسطین اخراج کردند، بلکه عرب ها بودند که پس از پیدایش اسلام در ۶۳۷ چنین کردند (۶). نمونه دیگری از نفوذ هازونی در این کتاب، بخشی است که در آن

نتانیاهو تأکید می کند که «... اسرائیل باید به تمام شهروندان خود، بدون توجه به قومیت و دین، حقوق برابر را بدهد». مصیبتی که توضیح می دهد چرا پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیلی های چپ گرا تمایل داشتند سرزمین های فتح شده را بازپس دهند.

ه‌آزونی در سال ۱۹۹۴، با پشتیبانی مالی ثروتمندان آمریکائی نزدیک به نتانیاهو «مرکز شالِم» را در بیت المقدس تأسیس کرد. هدفِ این اندیشکده «تعمیر و بازسازی بیت المقدس و بازگرداندن یهودیان به بیت المقدس» است. در «نِکودا» ارگان جنبش مستعمره سازی، او توضیح می دهد: «بیت المقدس - بیت المقدس» یک پروژه است که در آن یهودیان به بیت المقدس بازگردانده می شوند. این پروژه در سال ۱۹۹۴ تأسیس شد و از آن زمان به بعد، فعالیت های زیادی در زمینه بازسازی بیت المقدس و بازگرداندن یهودیان به بیت المقدس انجام داده است. این پروژه در سال ۱۹۹۴ تأسیس شد و از آن زمان به بعد، فعالیت های زیادی در زمینه بازسازی بیت المقدس و بازگرداندن یهودیان به بیت المقدس انجام داده است. (۷)

در کتاب «دولت یهود. نبرد برای روح اسرائیل» (۸) که شش سال بعد منتشر شد، هازونی همراه با تحلیل، آنچه را که توطئه بزرگ علیه ماهیت یهودی اسرائیل می‌شمارد، برملا می‌سازد. به نوشته ی او توطئه در سال ۱۹۲۰- با تأسیس دانشگاه عبرائی به دست روشنفکران بزرگ یهودی آغاز شد. در میان آنان، جودا لایون ماگنس Judah Leon Magnes، یهودی آمریکائی، خاخام لیبرال، صلح طلب و دشمن ناسیونالیسم و همچنین مارتین بابر Martin Buber فیلسوف و مبلغ سازش با عرب ها و طرفدار یک دولت دو ملیتی دیده می‌شوند. اما، از نگاه آنان گرشوم شائولم Gershom Scholem، مورخ و فیلسوف بزرگ و کارشناس عرفان یهودی، به خاطر توصیه به رهبران صهیونیست جهت خنثی کردن عناصر مهدویت خواه در جنبش خود، مرتکب جنایت شده است. چندی پیش، آسا کاشر استاد فلسفه در دانشگاه تل آویو را به خاطر



دفاع از ماهیت دموکراتیک اسرائیل مورد حمله قرار دادند: «...»

... به عبارت دیگر، «یک دولت "یهود" و دموکراتیک دولتی است غیر یهودی!». مستعمره نشین سابق الی (از این پس او ساکن بیت المقدس شده است) می رنجد: «...»

... "..."

... "..."

... با این وصف، به موجب این منطق، اصل دموکراتیک به یهودزدایی اسرائیل خواهد پرداخت. برحسب دیدگاه هازونی، فهرست دشمنان اسرائیل دراز است. در رأس آن ها قضات دیوان عالی قرار دارند، همراه با آرون باراک، مسئول اصلاحات قانون اساسی که بدین ترتیب، ارزش های اسرائیل را به مثابه یک دولت یهودی تعیین می کند: «...»

... برجسته ترین نویسندگان اسرائیل از خشم در امان نمی مانند. هازونی آنان را به رد کردن مفهوم دولت یهود متهم می کند. در میان آنان، آموس اوز که ناسیونالیسم را چون یک بلا تلقی می کند و آ.ب.یهوشوا که توصیه می کند اسرائیل وضعیت عادی و طبیعی داشته باشد. همین طور، هدف حمله داوید گروسمان است که «به اسرائیلی ها می آموزد که ضعف موجب پرهیزکاری می شود و در نتیجه ملت را تضعیف می کند».

# «اندیشکده ی» لابی گری بسیار با نفوذ در درون کنگرس

هازونی به خاطر پیوندهایی که در ایالات متحده با جمهوری خواهان و راست یهودی دارد، یک عنصر مرکزی در اکوسیستم ایدئولوژیکی صهیونیستی مذهبی است و

توانسته در درازنای سال ها برای خود پایگاهی مرکب از خام های طرفدار مهدویت و سازمان های اولترا ناسیونالیست ایجاد کند. اندیشکده ی «بنیاد تیکواه» که در سال ۱۹۸۸ تأسیس شده، با کمک هایی که به ویژه از کمک کنندگان پولدار آمریکائی دریافت می کند، بودجه آن را تأمین می کند.

Kohlet Policy Forum که در سال ۲۰۱۲ ایجاد شده یک اندیشکده صهیونیست مذهبی است که بنا بر گفته روزنامه هآرتس، به طور محرمانه کنست را رهبری می کرد (۹). این موسسه به زور لابی گری موفق شده روز ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۸ قانون تبعیض آمیزی به تصویب رساند که درآن آمده است:

«... [در مورد] ...

... بیست و چهار سال پس از تأسیس مرکز شالم، ایده های هازون در اسرائیل به قانون تبدیل شده اند.»

En Israël, l'essor de l'ultranationalisme,  
Charles Enderlin

## زیر نویس ها :

1 - نسخه فرانسه ی آن را انتشارات Jean-Cyrille Godefroy با مقدمه ژیل-ویلیام گلدانل (وکیل) منتشر کرده که هازونی را به مثابه یک «ذهن برادر» تلقی می کند.

**Michael Anton. « The Trump Doctrine », *Foreign policy*, – 2  
Washington, D.C., 20 avril 2019**

National conservatism : a statement of principles », » – 3  
The Edmund Burke Foundation, 15 juin 2022,  
[www.theamericanconservative.com](http://www.theamericanconservative.com)

*.Jerusalem Post*, 9 novembre 1990 – 4

*Meir Kahana. Le défi : la terre choisie* (en hébreu), – 5  
.Édition Le centre pour la conscience juive, Jérusalem, 1973

Benjamin Netanyahu, *A place Among the Nations. Israel – 6  
.and the World*, Transworld Publishers Ltd, Londres, 1993

*.Nekouda*, Ariel, n° 180, septembre 1994 – 7

L'édition française a un titre différent : *L'État juif. – 8  
Sionisme, postsionisme et destins d'Israël*, Éditions de  
.l'éclat, Paris et Tel Aviv, 2007

The right-wing think tank that quietly ‘‘runs the » – 9  
.Knesset’’ », *Haaretz*, Tel Aviv, 5 octobre 2018

<https://ir.mondediplo.com/2022/09/article4163.html>

---

نه به ورود رئیس قاتل به  
سازمان ملل



## کنشگران نیویورک، نیوجرسی، کنیتک:

چهار شنبه ۹ شهریور ۱۴۰۱ - ۳۱ اوت ۲۰۲۲

هم میهمان آزاده!

آگاه شدیم که به مناسبت نشست سالیانه مجمع عمومی سازمان قرار است که «رئیس جمهور» بی کفایت رژیم غاصب و کشتارگر جمهوری اسلامی در آن شرکت کند.

در نزدیک به چهل و چهار سال حکومت ننگین اینان روزی نبوده و نیست که اشک و خون مردم اسیر این خاک سوخته ریخته نشود و اکنون قاتل سنگدل کشتارهای ناجوانمردانه و بی حساب سال ۱۳۶۷ از چه روی و با چه پیامی خیال شرکت در این مجمع را دارد!

مردم و نمایندگان کشورها جهان بایستی بیش از پیش آگاه شوند که زیر سلطه این مرتجعین غاصب، مردم ما از ابتدایی ترین حقوق انسانی و شهروندی خود برخوردار نیستند؛ در زیر فشار فقر و ناچاری دست به خودکشی می زنند، گوهر عمر و زندگی کودکان کار چون شمعی لرزان می سوزد، زنان حتی نیمی از انسان به حساب نمی آیند و به دلیل دیده شدن شاخه

مویشان دستگیر و زندانی و شکنجه می شوند و گاه مورد تجاوز جنسی؛ هر صدای آزادیخواهی و دادخواهی، حتی برای امرار معاش، زندانی شدن و شکنجه را به دنبال خود دارد، و در این میان سرمایه و دارایی کشور، که به مردم تعلق دارد، با فساد گسترده از سوی «رهبر»، سپاه سرکوب گرسازان، آستان قدس و ده ها نهاد دست نشانده دار و دسته حاکم غارت می شود و سدّ راه هر گونه اقتصاد مستقل.

در زمینه سیاست خارجی گذشته از نادانی های آبروبر، از سویی سرمشق بودن برای مرتجعین منطقه در سرکوبی مردم خویش و از سوی دیگر با پرخاش و دشمن تراشی، زمینه و بهانه دادن به آنان در ستیزه جویی و توطئه های گوناگون نسبت به ایران نتیجه ای جز خوار کردن میهن ما ندارد.

در محکومیت نقض حقوق بشر توسط حکومت قرون وسطایی، جنایت علیه بشریت در سال ۶۷ و نقش رئیسی در این کشتارها، فتوای حکومتی قتل رشدی و کشتار شهروندان ایرانی، فساد ساختاری، نقض همه آزادی های بنیادی و اساسی، علیه استبداد چه حکومت دینی و ایدئولوژیک و چه سلطنتی، ما همه ایرانیان را به تظاهرات در مقابل سازمان ملل در روز چهارشنبه ۲۱ سپتامبر ساعت ۱۲ بعد از ظهر با شعار محوری نه به جمهوری اسلامی، نه به سلطنت، آری به حقوق بشر و سکولار دموکراسی فرا می خوانیم.

ما بر این باوریم که «من اگر ما نشویم، تنهایم، تو اگر ما نشوی، خویشتنی!» توانایی ما در اتحاد و همصدایی ماست

همه هم میهمان آزاده را فرا می خوانیم تا با فریاد خود حضور این قاتل و نماینده رژیم ارتجاعی و غاصب محکوم کنند.

**کنشگران نیویورک، نیوجرسی، کنیتک**

**Hammaraskjold Plaza**

47th and 2nd Ave  
New York, NY  
12:00

تماس : کوروش پارسا : ۰۳۵۷۰۶۹۶۴، پویان اصلانی : ۰۲۱۲۵۴۵۹۳۲۰،

فرید اشکان: ۷۱۸۳۰۹۱۹۹۶

# دستگیری و زندان چهار پیشمرگه حزب کومله در کردستان را محکوم می‌کنیم!



از راست به چپ: محسن مظلوم - وفا آذربار - پژمان فاتحی و هژیر فرامرزی

بیانیه شورای هماهنگی

## جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

در حمایت از زندانیان سیاسی و به‌ویژه چهار زندانی دستگیر شده اخیر از پیشمرگه‌های حزب کومله ایران، به نام‌های پژمان فاتحی، محسن مظلوم، هژیر(محمد) فرامرزی و وفا آذربار، که در منطقه سوما و برادوست ارومیه به دست نیروهای امنیتی دستگیر شدند.

دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی و آزادی آنان از اصول پایه ایی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران می‌باشد، همواره این جنبش برای لغو فشار بر زندانیان و دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و عقیدتی تلاش می‌نماید.

با این اعتقاد جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران از تمامی فعالیت‌ها و تلاش‌های در دست اقدام، برای آزادی این چهار فعال حزب کومله ایران، حمایت، و دستگیری، شکنجه و آزار آنان را محکوم می‌نماید.

جمهوری اسلامی باید بداند که سرکوب و فشار، دیگر راه حل امنیتی، برای نجات‌اش از سرنگونی نخواهد بود. با دستگیری و آزار و شکنجه فرزندان ایران، فقط مرگ خود را سخت‌تر و جامعه را به سمت یک فضای رادیکال دو قطبی سوق می‌دهد، و شرایط یک گذار دموکراتیک را از مردم ایران سلب نموده، کشور را به ورطه برخوردهای خشونت‌آمیز خواهد کشاند.

بر این اساس، جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران در کنار همه فعالین دلسوز و تلاشگر عرصه سیاسی ایران، درخواست لغو دستگیری، آزار و شکنجه، و آزادی تمامی زندانیان سیاسی از جمله چهار پیشمرگه دستگیر شده اخیر حزب کومله ایران را دارد.

شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک  
ایران

26 اوت 2022 - 4 شهریور 1401



# اینجا کسی به آرامی جان میدهد!



## بهرورز سورن

تماشای این ویدئو نه تنها دردناک که هولناک است و عمق جنایات پنهان و آشکار حکومتی را نشان میدهد که چهل و اندی سال با کشتار و تار و مار کردن مردم کشورمان، با تاراج منابع مالی، ملی و طبیعی مردم کشورمان غارت و چپاول حکومتی‌ها و وابستگان‌شان را نهادینه کرده‌اند و بار دیگر تاکید است بر وظایف همه کسانی که آزادی و برابری را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار میدهند اما در چنبره خودستایی و خود فریبی گرفتار مانده‌اند

تماشای این ویدئو درد را زیر پوست میبرد. کودکی که با گرفتن تخته نانی آنقدر شاد میشود که گویا آرزوهایش به تمامی برآورده شده و پایان یافته است. او حتی نمیداند که چه آرزوهای بعنوان یک کودک میتواند داشته باشد. آیا سرپناهی دارد؟ آیا اصلاً شناسنامه ای دارد؟ آیا تا کنون با بایش برای او نان به خانه آورده است؟ آیا بازی و پارک و سرگرمی کودکان دیگر را میشناسد؟ در سیستان و بلوچستان هستند هزاران کودکی که بی شناسنامه و بی آینده مانده‌اند و زندگی رنجبار و پر چالشی را در پیش روی خود دارند. بسیاری از آنها حتی نمیدانند پیتزا خوردنی است یا پوشیدنی؟

بسیاری از آنان نتیجه ازدواجهای شرعی ( صیغه ای ) زنان و دختران ایرانی با اتباع خارجی از افغانستان یا پاکستان هستند.



فقر و ستم اقتصادی و محرومیتهای بی شمار اجتماعی که بر زنان و دختران در این دو استان روا شده است مضاف بر تعلقات سنتی و ارتجاعی مذهبی، موجب بی اطلاعی مطلق آنان از قوانین تبعیت و ازدواج با اتباع کشورهای دیگر شده است. هم از اینرو این طیف وسیع از کودکان دارای شناسنامه نیستند و والدین شان نمیتوانند بر اساس قوانین جمهوری اسلامی کودکان خود را ثبت کنند.

بر اساس آمارهای رسمی حکومتی ششصد هزار کودک ایرانی از تحصیل باز مانده اند. شادی این کودک از گرفتن نان، هراس او از بازماندن از زندگی را نشان میدهد. اعطای حق تحصیل به کودکان محروم این خطه توی سرشان بخورد، حق زندگی را هم از او سلب کرده اند. کدام آینده در انتظار او خواهد بود حتی اگر روزانه قرص نانی داشته باشد؟ قطعاً بزودی به خیل صد و شصت میلیونی کودکان کار در جهان که بر اساس آمار حکومتی ( شش صد هزار از آنها در ایران هستند و به تعبیر منابع مستقل از حکومت 3 تا 7 میلیون تخمین زده میشود ) و در گوشه ناکجاآبادی از استان محروم و ستم زده بلوچستان خواهد پیوست.

به این کودک نازنین ابتدا و در آینده ای نزدیک باید گفت چه آرزوهایی بعنوان کودک اجازه دارد داشته باشد و سپس چگونگی بر باد رفتنش در نظام اسلامی حاکم را توضیح داد. باید به او گفت پر شمار زخم های عمیق او در این سالهای تلخ ناشی از حکومتی است که چنگالهای خونین خود را بر پیکر تمامی کودکان کشورمان، بویژه بر کودکان کار فرو برده است و به سفره های حقیرنان شان هر روزه دستبرد میزند.

سهم او از زندگی چیست؟ آیا از دنیای زیبای کودکان در بسیاری نقاط دیگر جهان خبر دارد؟ آیا میداند با بدنیا آمدنش در این نقطه از دنیا چه خطری کرده است؟ از دنیای کار کودکان، قاچاق آنها و قتل و کشتار آنها برای فروش اعضای بدنشان خبر دارد؟ کدام حامیان مخلص و انساندوست کمر به حمایت از آنان خواهند بست تا لبخند کودکانه آنها را به صورت زیبایشان باز گردانند؟

او حتی نمیداند در کجای این آسمان تیره و تاریک ایستاده است که حتی برای نان خشکی شادی میکند. و یا در کنار دریا ایستاده است و تشنه آب شرب فرسنگ ها را طی میکند و رودخانه های وحشی جان عزیزش را می گیرند.

تماشای این ویدئو نه تنها دردناک که هولناک است و عمق جنایات پنهان و آشکار حکومتی را نشان میدهد که چهل و اندی سال با کشتار و تار و مار کردن مردم کشورمان، با تاراج منابع مالی، ملی و طبیعی مردم کشورمان غارت و چپاول حکومتی ها و وابستگان نشان را نهادینه کرده اند و بار دیگر تاکید است بر وظایف همه کسانی که آزادی و برابری را سرلوحه فعالیت های خود قرار میدهند اما در چنبره خودستایی و خود فریبی گرفتار مانده اند. درد این کودک بسیار جانکاه است. دردی است که در میان اختلافات نظری مدعیان مدافع پابرهنگان و محرومان کشورمان براحتی ذوب میشود، پنهان میشود و فراموش میشود تا انتشار ویدئویی دیگر!

خون ببايد گريست

این ویدئو را در لینک زیر ببینید

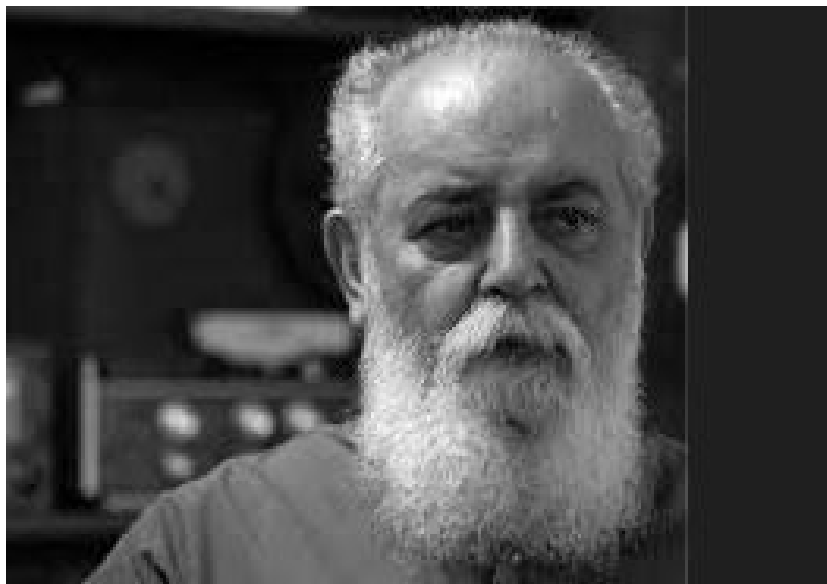
[https://www.youtube.com/watch?v=\\_sDV9Py-VVo](https://www.youtube.com/watch?v=_sDV9Py-VVo)

28 اوت 2022

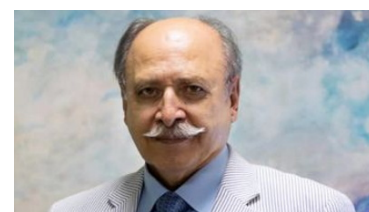
برگرفته از سایت گزارشگر

---

سایه ای که رفت



## خسرو پارسا



پس از درگذشت سایه فضای رسانه‌های نوشتاری و تصویری و مجازی پر شد از ده‌ها و صدها مطلب. از اظهاراتی در حد عاشقانه تا مذمت‌های حیرتانگیز. من نه قادرم همه‌ی این مطالب را بررسی کنم و نه نیازی به آن می‌بینم. قلم‌به‌دستان دوست و دشمن حدی و حریمی باقی نگذاشته‌اند. صدها و بلکه هزاران نفر شایسته‌تر از من در حوزه‌ی ادبی و شناخت شعر و موسیقی وجود دارند که پرداختن من را به این مقولات زائد می‌کند. از این‌رو من مایل هستم از فراسوی مطالبی که نگاشته شده نگاهی به کل جریان بیندازم شاید نکته‌ای در آن باشد.

در این مطالب جز پرداختن به شعر سایه، پرسامدترین جدل دور مسئله‌ی چپ بودن و به‌ویژه توده‌ای بودن ابتهاج می‌چرخد و به تبع آن حمایت او از استقرار نظام جمهوری اسلامی. من به برخی از این نکات اشاره خواهم کرد. روی سخن من البته با کسانی که به‌طور هیستریک طرفدار نظام شاهنشاهی و علیه سوسیالیسم‌اند و نیز کسانی که باز به‌طور هیستریک ضد حزب توده هستند نیست. من به خود اجازه می‌دهم که چنین بگویم، چون سابقه‌ی من در مبارزه با رژیم گذشته و نیز در مخالفت با حزب توده پنهان نیست و بنا بر این می‌دانم که از این لحاظ برجستگی به‌من نمی‌توان زد و نیز معلوم است که مخالفت با رهبری روحانیون در انقلاب 57 و عوارض آنرا به جان خریده‌ام. روی سخن من عمدتاً با آزادیخواهان و چپ‌هایی است که، ولو انگشت‌شمار، به‌جای کمک به حل تناقضات و فهم مطلب، رویه‌ای پیش گرفته‌اند که

به نظر من قابل دفاع نیست. توضیح می‌دهم.

برآورد می‌شود که حدود 3 میلیون نفر یا بیشتر در انقلاب 57 شرکت داشتند. نفرت از خفقانِ رژیم شاهنشاهی و امید به بهبودِ شرایطِ زندگی انگیزه‌های اصلی حرکت آنان بود. امروز عده‌ی زیادی از شرکت‌کنندگان در انقلاب زنده نیستند و لازم نیست به کسی توضیح بدهند که چرا شرکت کرده‌اند. عده‌ای از گذشته‌ی کار خود پشیمان‌اند و عده‌ای هنوز پایبند به آن. از چپ و لیبرال تا اسلام‌گرا. گرچه ترکیب این طیف از آغاز تا کنون از لحاظ شدت رنگ‌ها تغییر کرده است، ولی همواره رنگارنگ بوده است. هرکس به جستجوی خواست خود. آزادی، عدالت اجتماعی یا هردو، استقلال از سلطه‌ی بیگانه‌گان، و نیز استقرار نظام اسلامی به طریقی که خود می‌دیدند یا می‌خواستند.

من ازجمله‌ی کسانی بودم که با اعتقاد به اتحاد نیروهای چپ، در عین خورسندی از انقلابی که در پیش بود نسبت به روند کلی آن منتقد بودم. جزو به اصطلاح نیم‌درصدی‌ها بودم و با شگفتی به هیجان مردمی که سر از پا نمی‌شناختند و رؤیاهای عجیب می‌دیدند می‌نگریستم. برای من رفتن بخش مهمی از چپ زیر پرچم اسلام‌گرایان قابل پذیرش نبود. و از این میان پرچمداری حزب توده و سازمان‌های هم‌سو با آن قابل محکوم کردن بود. حزب توده‌ای که در گذشته تا آنجا که توانست علیه مصدق مبارزه و کارشکنی کرد اکنون پرچمدار رفتن به زیر رهبری اسلام‌گرایان شده بود! و این را نه تنها از عجایب بازی‌های سیاسی بلکه نتیجه‌ی فرمانبرداری و حاکمیت ایده‌ئولوژی بر خردمندی می‌دیدم.

ابتهاج توده‌ای بود. او از جوانی تجسم سوسیالیسم را در حزب توده می‌دید و تا آخر چنین ماند. این تعلق خاطر پایدار نه صرفاً بر مبنای آرمانی بلکه به نظر من نوستالژیک هم بود. در آخرین مصاحبه‌اش با روزنامه‌نگار محمد قوچانی او در عین حال که از سوسیالیسم دفاع می‌کند و انتقاداتی را هم به حزب توده وارد می‌داند ولی این تعلق خاطر را کتمان نمی‌کند.

من در جای دیگر با تفصیل بیشتر به مسئله‌ی نوستالژی پرداخته‌ام. نوستالژیِ سایه نه تنها در مورد حزب توده و باورهایش بلکه حتی در مورد افراد و رفقای قدیمی هم‌حزبی‌اش هم بود. او مانند بسیاری از روشنفکران تراز اول مانند شاملو و نجف دریابندری و شاهرخ مسکوب، کسرای و دیگران به معنای واقعِ کلمه شیفته‌ی مرتضی کیوان

بود. شاید پرستش لغت مناسبی نباشد ولی چیزی از آن کم نداشت. شاهرخ مسکوب حتی پس از آنکه مارکسیسم و حتی مبارزه را به کلی نفی کرد خود نتوانست آرام بگیرد و کتابی به اسم «کتاب مرتضی کیوان» نوشت. ابتهاج تا همین اواخر هر بار سخنی از مرتضی کیوان می‌شد، می‌خواند:

□□□□□□□□ □□ □□□□ □□

□□□□ □□□□□□ □□ □□□ □□ □□□□ □□

و به پهنای صورت اشک می‌ریخت. آخر گورستان محل دفن توده‌ای‌ها را تسطیح کرده و سرو کاشته بودند. برای ما که مرتضی کیوان را ندیده‌ایم این‌همه شیدایی عجیب است. قطعاً کیوان انسانی استثنائی بوده، به قول سایه ستاره بوده است. به قول کسرائی یک اتفاق بود. ولی بسیار خوب این‌همه شیفتگی را در انسان‌های مختلف چگونه می‌توان توضیح داد. او بیشترین سهم را در جلب روشنفکران و هنرمندان به حزب توده داشته است، گرچه سایر فعالیت‌های حزب و نیز جوّ جهانی و شکست فاشیسم که آمال سوسیالیستی را در همه‌ی جهان اعتلا می‌داد نقش عمده‌ای در این گرایش داشته است.

ما ممکن است خود چنین نباشیم. یعنی به این درجه نوستالژیک نباشیم. حتی می‌توانم بگویم به این درجه لطیف نباشیم. هرچه هستیم به جای خود. ولی در داوری از این افراد — که هریک از خردمندترین افراد هم بودند — بایستی با تفاهم و مدارا و مهربانی روبرو شویم. اینان افراد کوچکی نیستند. ما بایستی قضاوت خود را نه بر مبنای باورهای خود بلکه بر مبنای رواداری عمومی استوار کنیم. سایه اهل رفاقت بود. او سال‌های سال معاشر هرروزه‌ی شهریار و سپس ایرج افشار و شفیعی کدکنی بود. شرح این رفاقت‌ها در کتاب «پیر پرنیان‌اندیش» آمده است.

نوستالژیک بودن سایه درست در مقابل کسانی که سنت‌گرا هستند در جهت حرکت به پیش و امید بود. امید محرک اصلی او بود.

□□□□□□□□ □□□□ □□ □□□□ □□

□□□□□□ □□ □□ □□ □□ □□□□□□

\*\*\*

□□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ □□ □□□□

... ..

... ..

من با کسان بسیار از جمله چندین تن از کسانی که در گذشته و حال توده‌ای بوده‌اند، علی‌نقی منزوی، امیرحسین آریان‌پور، هوشنگ ابتهاج، پرویز شهرباری و دیگران محشور بوده‌ام. هم آن‌ها گرایش سیاسی من را می‌دانستند و هم من باورهای آنها را. با این‌همه من از همه‌ی آنها چیزهایی آموخته‌ام که برایم گرانبها بوده است. در بحث‌هایی که لاجرم پیش می‌آمد کسی به کسی امتیاز نمی‌داد ولی این مسئله باعث نمی‌شد که مانند شاگردی در مقابل منزوی زانو نهم. این مانع تجلیل از فعالیت‌های آریان‌پور در رژیم گذشته که به‌طور شاخص مبلغ ایده‌های سوسیالیستی به‌خصوص در میان جوانان بود نمی‌شد. درحالی‌که رژیم سخنگویان اسلامی را تحمل می‌کرد این آریان‌پور بود که تا تبعیدگاه مازن پرچم را به‌دست داشت.

گاه وقتی دلم تنگ می‌شد پیش سایه می‌رفتم. در زیرزمین یک ساختمان. شعر می‌خواند. از دنیا و ادب ایران می‌گفت. از علاقه‌اش به رشته‌ها و حتی فنون مختلف، از این‌که چطور موسیقی را تا این درجه بدون معلم و صرفاً با شنیدن آموخته است. من از چندساختی بودن او لذت می‌بردم و از خود ناراضی نیستم که وقتی شعرهای او — و یا هر شعر خوب دیگری — را می‌خوانم به عالم دیگری می‌روم، و برایم مهم نیست که این شعر یا قطعه‌ی موسیقی را چه کسی و با کدام گرایش سیاسی آفریده است. خیال می‌کنم اکثر افراد هم چنین باشند.

سیاسی بودن غیر از سیاست‌زدگی است. وقتی شما اشعار شعرای بزرگ تاریخ خود را می‌خوانید به احتمال زیاد به این فکر نمی‌کنید که این شاعر مداح چه حکمرانی بوده است. در آن لحظه شعر است، موسیقی است، نقاشی است، فیلم است و نوشته است... که سخن می‌گوید. اگر جز این باشد برای من شگفتی‌انگیز خواهد بود. نمی‌خواهم، و درست هم نیست که بگویم، که هنر را درک نکرده‌اید. صرفاً تأسف می‌خورم که چرا سیاست‌زدگی، بگویم سیاست‌بازی و عدم باور به خود این مجال را از ما می‌گیرد. ما نمی‌گوییم هرکه با ما نیست برماست. از هفت میلیارد جمعیت جهان چند نفر مانند ما فکر

می‌کنند. بین انتخاب برای فعالیت سیاسی، برای ازدواج و برای تعالی فرهنگ،... تفاوت‌های فاحش است. اگر بدین تفاوت‌ها توجه نکنیم جهان معطل ما نمی‌ماند. این ماییم که جهان را از دست می‌دهیم.

من به تر «هنر برای هنر» باور ندارم. هنری که به هیچ‌یک از احساس‌های مشترک انسانی ما و دردهای مشترک ما نپردازد برایم جذاب نیست. هنری که محتوای قابل دفاع نداشته باشد کششی برایم ایجاد نمی‌کند.

ما از غزل‌های حافظ لذت می‌بریم و کاری نداریم که در چه زمانی و در چه مرحله‌ای از تطور فکری خود آنرا سروده است. بررسی پژوهشگرانه‌ی این ادوار عرصه‌ی دیگری است که کم اهمیت‌تر نیست ولی هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. سایه خود پژوهشگر بود به‌ویژه در مورد حافظ. سال‌های طولانی عمر خود را صرف آن کرد. «حافظ به سعی سایه» حاصل این پژوهش است.

وصفی که سایه از زندان انفرادی و تبعید به‌دست می‌دهد کم‌نظیر است. همدردی او با فرودستان هنگامی که می‌گوید:

این فرش هفت رنگ که پامالِ رقص توست  
از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ

و این همدردی او با غم‌ها و شادی‌های مردم به‌حدی بود که شعرها و ترانه‌های او را مردم — مردم کوچه و بازار — و نه صرفاً روشنفکران، می‌خوانند و نقل می‌کنند.

روی سخن من در این نوشته چپ‌ها و آزادیخواهان هستند. من از شاهنشاه‌پرستان، از کسانی که به‌طور کلی از سوسیالیست‌ها متنفرند انتظار توجه با این مسائل را ندارم، و نه از آنها که به دروغ می‌گویند سایه فقط کمونیست‌ها را به عرصه‌ی موسیقی آورد، نه از آنهایی که معتقدند حتی اشعار او مبتذل هستند هیچ انتظار عافیت ندارم. من از شاه‌پرست پرادعایی مانند امیر طاهری که خود را شعر دوست می‌نامد ولی پس از تعریف از شاعرانه‌گی سایه، برای این‌که دیگران به اشتباه نیفتند یک دشنام خفیه به او می‌دهد و او را به‌خاطر افکارش نیرنگ‌باز و کلک می‌خواند هم انتظاری ندارم. بیچاره این پیرمرد خیال می‌کند هرکه سوسیالیست است لابد کلک می‌زند. و بالاخره من از شعرشناس خودگمارده‌ای که مانند مکتب‌دارها در پی تاق و جفت کردن شعرا و پس و پیش کردن و درجه‌بندی‌های خود

ساخته و شاگرد اول و دومی کردن آنها است نیز ابداءاً انتظاری ندارم.

من از چپ‌هایی هم که تلویحاً می‌گویند هرچه چپی در جهان بوده، هر چپی که قبل از اشاعه‌ی افکار دموکراتیک زیسته است، مهدورالدم است نیز علی‌الاصول انتظاری نباید داشته باشم، ولی رفیقانه می‌خواهم به گفته‌ها و نوشته‌های خود و دیگران با نظر روادارانه‌تری توجه کنند. ما دنیا را نیافریده‌ایم، نقطه‌ای هستیم از سیر تطور آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی. هرچه قبل از ما بوده است از فرنگی و ایرانی محکوم‌شدنی نیست. قبلاً هم گفته‌ام که تا اواخر قرن بیستم هرچه هنرمند — نویسنده و شاعر و نقاش، ... — در جهان بوده به گفته‌ی ویل دورانت چپی بوده است، سوسیالیست و کمونیست بوده است ولی می‌ترسم زیر تیغ بُرّای داوری کنونی ما هیچ‌یک از آنها تاب نیاورند.

خوب می‌دانم که آنچه نوشته‌ام در هر موقعیت و صورت درست نیست. می‌توان جستجو کرد و خلاف هر نکته‌ای را که نوشته‌ام نشان داد و استثنائاتی ارائه داد. ولی چه حاصل؟ من ادعای جامع و مانع بودن ندارم. تنها و تنها انتقال تجربه می‌کنم. شاید در مواردی مؤثر افتد.

ابتهاج به نظر من انسانی فرهیخته، شاعری بسیار توانا و موسیقی‌شناس و معلمی برجسته بود. با آن‌که بسیار نکته‌سنج و باهوش بود از این‌که آن‌قدر به حزب توده ایمان داشت و وفادار بود خوشحال نیستم، او حتی هشدار هم‌رزم خود کسرائی را در مورد مشاهداتش از شوروی نادیده گرفت، ولی این یک را هم مهم‌ترین ویژگی شخصیت او نمی‌دانم. از آن مهم‌تر به‌صراحت می‌گویم که من برای سکوت نسبی او در مقابل مسائل اجتماعی سال‌های اخیر توضیح و توجیهی ندارم. کسی که می‌توانست از نظر شخصی بهترین موقعیت را داشته باشد ولی در سال‌های آخر در یک زیرزمین می‌زیست، کسی که به دنبال منافع شخصی نبود. به زندان افتاد. از کانون نویسندگان به اتفاق به‌آذین و کسرائی ... اخراج شد و شاهد قتل هم‌زمانش بود. سکوتش را چگونه می‌توان فهمید. نمی‌دانم، ولی این امر صرفاً شامل سایه نمی‌شود. قاطبه‌ی هنرمندان و روشنفکران در داخل ایران در همین وضعیت بوده‌اند جز عده‌ای به‌راستی از خود گذشته که قابل تکریم‌اند. سایه گرچه از خلال شعرهایش و یکی دو نوشته‌ی اخیر در تأیید برخی از مخالفین حکومت موضع خود را آشکار می‌کند، موضعی که پیش از آن‌هم برای محشورین او کوچکترین ابهامی نداشت، ولی



برای کسی که می‌توانست بسیار مؤثر افتد به‌نظر من نوعی کوتاهی بود. چرا؟ در چند سال اخیر که او در خارج از کشور می‌زیست و ملاحظات خاصی هم وجود نداشت با آن‌که او کاملاً سالخورده شده بود ولی از انسانی به قامت سایه بیش از این انتظار می‌رفت. او نه تنها سکوت می‌کرد بلکه به‌اشتباه شاید بنا به خصلت مردمی بودن خود به برخی از باورهای غیر علمی مردم دامن می‌زد. من این ایراد بزرگ را به او دارم و از این‌که آنرا با مهربانی و تساهل به‌عنوان مردمی بودن تفسیر می‌کنم اطمینان ندارم. این ایرادات همچون سایه‌هایی بر سایه می‌ماند. امیدوارم این ابهام را کسانی که خیلی نزدیک‌تر به او بودند و از کم و کیف حالات روحی او باخبرتر بودند، زمانی روشن کنند. بالاخره روزی توضیحی درخور داده خواهد شد. انسان پیچیدگی‌های خود را دارد.

من میدانم که کوشش حاکمیت در مصادره‌ی فرصت‌طلبانه‌ی ابتهاج از همین ایراد او نشأت می‌گیرد و همین موضوع نیز، به‌حق باعث رنجش عده‌ای شده است. اما ما نباید مواضع خود را بر مبنای مواضع طرف مقابل تعیین کنیم. خرد ما و بینش و بصیرت ما بیش از نظر کوتاه‌بینانه‌ی آنهاست. طرد روی دیگر سکه‌ی مصادره است.

تا آن زمان که همه‌چیز روشن شود، و هر زمان، یاد شاعر ارغوان یکی از قله‌های رفیع فرهنگ این خطه را، از میدان‌های جنگ دره‌های پنجشیر تا هرجا و هر زمان که زبان و ادب فارسی جایی در زیر آفتاب دارد گرامی می‌داریم.

سایه‌ای که رفت / خسرو پارسا

□□ □□□□□□ □□ نقد اقتصاد سیاسی : 26/08/2022